

به نام خداوند



نمایشنامه: گام بلندِ لک لک

نویسنده: رئوف دشتی

اول

/ لکه ی نور . جوجه کبوتر و پدر و مادرش با لهجه ی اصفهانی . جوجه کبوتر چمدانی در دست دارد . گویی عازم سفر است . /

پدر : حواستو جمع کن ... نبینم اونجا شلوغ کنی ها ...

مادر : بیا این پول ... بذار تو جورابت . به کسی اعتماد نکنی ها...

پدر : سرت تو کار خودت باشه ... آسه می ری ... آسه میای ... تا چی ؟

مادر : گربه هه ساخت نزنه ...

پدر : نری اونجا برت گردونن ها ... پسر خوبی باشی ها ... تو دیگه بزرگ شدی ...

مادر : هر کی گفت پول ... می گی چی ؟

پدر : می گی ندارم ... نبینم به کسی پول قرض بدی ها...

مادر : دیگه وقتش رسیده خودت رو نشون بدی پسر ...

پدر : کبوتر خوبی باش و حرف گوش کن....

جوجه کبوتر 1 : داره دیر می شه ... باید برم .

/تاریکی /

/ نور جایی دیگر باز می شود . جوجه کبوتری دیگر با پدر و مادرش . او نیز بقچه ی سفر بسته است . با لهجه ی شمالی ./

مادر : / گریه می کند / ای که مادر به قربونت بره عزیز جان ... ماشالله نگاش کن چه مردی شده.

پدر : تی بلا پسر ...

مادر : واست گل گاو زبون و زنجبیل هم گذاشتم تو بقچه ... دل درد گرفتی دم کن واسه خودت .

پدر : تی بلا پسر ...

مادر : تو راه که داری می ری مراقب باش پسر ... هوا سرده ...

پدر : تی بلا پسر...

مادر : رسیدی خبر بده مادر جان ... همه ی این روستا امیدشون به توئه ... آبروریزی نکنی یه وقت ... می خوام جا پای پدربزرگت بذاری ... اون خدایامرز هم آرزوش همین بود که تو راهشو دنبال کنی ... این آرزوی هر کبوتری ئ مادر جان ... /مکت / آقا جان ... شما حرفی نداری ؟ نکته ای ... چیزی ؟

پدر : تی بلا پسر ...

جوجه کبوتر 2: داره دیر می شه ... باید برم .

/تاریکی /

/لکه نور مرکز را روشن می کند . لک لکی ایستاده است . یک چمدان در دست دارد . پدر در حال مطالعه است و مادر بافتنی می کند . هر دو بی تفاوت ./

لک لک : خب دیگه ... من باید برم .

/سکوت /

لک لک : گفتم دارم می رم ... نشنیدین ؟ ... رفتم ها ... ای بابا ... چرا کسی تو این خونه به من توجه نمی کنه ؟

پدر : بیا بشین خودت رو لوس نکن ...

لک لک : من تصمیم ام رو گرفتم ... هر طور که شده باید برم .

مادر : عزیز من ... قربون اون قدوبالات ... ما هر سال همین موقع با تو مشکل داریم ... بیا بشین به درس و مشقت برس ... اینقدر هم من و بابات رو حرص نده .

لک لک: این دفعه فرق می کنه ... من هشت سالم شده و وقتش رسیده .

پدر : عزیز من ... چرا حالیت نیست ؟ چرا خون به اون مغزت نمی رسه ؟ هیچ تو آیینه به گردن درازت نگاه کردی ؟ هیچ اون نوک باریکت رو دیدی ؟ بابا جون ... پیرم کردی ... آخه چرا نمی خوای قبول کنی که تو یه لک لک هستی ؟ لک لک ... چی ؟ ... لک لک

لک لک : نه ... من یه کبوترم ...

/سکوت /

مادر : اوا ... خدا مرگم بده ... زد به سرش .

لک لک : یه کبوتر که یه خُرده وَش بلندتر از بقیه است .

پدر : می بینی چی می گه خ انم ؟ بعد تو بگو این بچه سالمه ... آبرو برام نداشتی تو ... من و مادرت لک لک هستیم ... پدربزرگ و مادربزرگت هم لک لک بودن ... اون وقت چطوری می شه تو یکی کبوتر در بیای ؟

لک لک : من یه کبوترم و الان موقع سفر کردنه ... مثل بقیه ی کبوترها که هشت ساله شدن .

مادر : قربونت برم ... بیا یه ماهی شور بنار دهنتم اینقدر هم منو عصبی نکن ...

لک لک : نه ...

پدر : تو باید بری تو برکه با همسن و سال های خودت آبتنی کنی ... باید ماهیگیری یاد بگیری ... باید لونه سازی یاد بگیری ...

لک لک : من یه کبوترم و یه آرزوی دیگه دارم ... یه آروزی بزرگ ... بزرگ تر از آبتنی کردن تو برکه و ماهی گیری ...

مادر : این چی داره می گه مرد ؟ تو می فهمی ؟

پدر : نه والا ... فقط می دونم که این بچه باعث سرشکستگی نه ... کسی که لک لک بودن خودش رو فراموش کنه دیگه از ما نیست .

لک لک : پس بذارید من برم تا خودم رو پیدا کنم .

پدر : هر کار می خوای بکنی ، بکن ... تو دیگه پسر من نیستی ... خون لک لکی تو رو رگ های تو جاری نیست .

/مادر شالگردنی را که بافته دور گردن پسرش می اندازد و گریه می کند ./

لک لک :داره دیر می شه ... باید برم .

/تاریکی ./

دوم

/ موسیقی . لک لک در آسمان پرواز می کند . او پالتوی بلندی بر تن دارد . بالها را باز کرده و از زیر بارش برف و ریزش باران می گذرد . شالگردنش در باد رقصان است . هر از گاهی کبوتری پرواز کنان از کنارش می گذارد و او شاد و پُر انرژی دستی تکان می دهد . لک لک به آرامی فرود می آید . اکنون روی لباسش را برف گرفته . در مقابل دری قرار دارد که بالای آن نوشته شده است : " مدرسه ی کبوتران حرم " . لک لک از سرما می لرزد و بر در می کوبد . /

لک لک : در رو باز کنید ... دارم از سرما هلاک می شم ... در روباز کنید .

/در آهسته باز شده و لک لک وارد می شود./

سوم

/ مدرسه کبوتران حرم . کبوترها از نقاط مختلف با لهجه و پوشش های متفاوت دور لک
لک را گرفته اند . متعجب او را نگاه می کنند و پیچ پیچ میکنند . /

کبوتر 1 : این چه قدی داره ... گردنش رو بچه ها ...

کبوتر 2 : خسته نمی شی این گردن رو راست نگه می داری ؟

/ خنده ی دیگرکبوترها /

کبوتر 3 : این چه نوکی یی ؟ ... عینهو چوبه ...

کبوتر 4 : خجالت بکشید ... همدیگه رو مسخره نکنید ... اون هم مثل شماست .

کبوتر 5 : مثل ماست ؟ ... من که تا حالا کبوتر به این درازی ندیده بودم .

کبوتر 1 : پاهاش رو ببینید ... مثل درخت کاج .

/ خنده ی دیگرکبوترها /

کبوتر 2 : حالا چرا ترسیدی ؟ سمت چیه ؟

کبوتر 3 : لنگ دراز ...؟

کبوتر 5 : نردبون ... ؟

کبوتر 1 : سیم برق ؟

کبوتر 4 : از شماها بعیده ... ما کبوترهای نمونه هستیم ... باید اخلاق و رفتارمون هم نمونه باشه ... بگو ببینم سمت چیه آقا پسر ؟

لک لک : اسمم ؟ نمی دونم ... یعنی ... خب ...

کبوتر 3 : همون لنگ دراز که گفتم ...

لک لک : آره ... لنگ دراز ... همین خوبه .

کبوتر 4 : از کجا اومدی ؟

لک لک : از یه جای دور ...

/ کبوتر ارشد با همراهان می آید ./

کبوتر ارشد : اینجا چه خبره ؟؟ ...

همراه : بشمار ... یک ... دو ... سه ... چهار ... پنج ...

/ کبوترها با عجله در یک صف می ایستند ./

همراه : همه تو یه خط ... فاصله ها رو حفظ کنید ... سرها بالا ...

کبوتر ارشد : اینجا نظم مخصوص به خودش رو داره ... بازی و خنده به جای خود ... انضباط و مقرارات به جای خود ... مفهومه ؟

همه : بله ...

کبوتر ارشد : اینجا با همه ی مدرسه ها فرق می کنه ... یه مدرسه ی نمونه است ...
آرزوی همه اینه که در امتحانات ما قبول بشن و نشان خادمی بگیرن ... مفهومه ؟

همه : بله ...

کبوتر ارشد : کسی که بتونه این نشان رو بگیره اینجا می مونه ... یادتون نره که کبوترها
خوشبختترین پرنده های دنیا هستن ... و این افتخار فقط نصیب ما می شه نه پرنده ی دیگه
ای ... مفهومه؟

همه : بله ...

کبوتر ارشد : فردا صبح کلاس ها شروع می شه ... هرچی مربیتون گفت گوش می کنید ...
کسی حق نداره از دستورات سرپیچی کنه ... مفهومه ؟

همه : بله ...

کبوتر ارشد : ببینم تازه وارد از کجا اومدی ؟

/سکوت /

لک لک : از اون ور کوه ... کنار یه برکه ی سبز ...

کبوتر ارشد : اسمت چیه ؟

لک لک : اسمم ؟! لنگ دراز ...

/ همه می خندند ./

چهارم

/خوابگاه . کبوترها همه روی دو زانو نشسته و حالت خواب گرفته اند . اما لک لک ایستاده و یک پایش را به پای دیگر تکیه داده است . کبوتر 2 آواز می خواند . /

کبوتر 1 : بسه دیگه بابا ... ببین چه بق بقویی راه انداخته ... دِ بگیر بخواب دیگه .

کبوتر 2 : نمی تونم ... دلم واسه لونه مون تنگ شده دلم واسه مامان بابام تنگ شده ...

کبوتر 3: آخیش ش ش ... جوجه مون تازه سر از تُخم درآورده .

/ بقیه می خندند . /

کبوتر 4 : بگیرید بخوابید دیگه ... لنگ دراز ! ... تو چرا واستادی ؟

لک لک : عادت دارم ایستاده بخوابم ... همین .

کبوتر 1 : تقصیر خودش نیست ... آگه تو هم هیکل به این درازی داشتی ایستاده می خوابیدی ...

لک لک : چرا مسخره می کنید ؟ خب ... خب ... من اینجوری راحت ترم ...

کبوتر 2 : تو چقدر عجیبی ... با بقیه کبوترها فرق داری .

کبوتر 3 : چقدر حرف می زنید ... نوک هاتون رو ببندید که فردا کلی کار داریم ...

لک لک : چرا هیچکس به غیر از کبوترها نمی تونه نشان خادمی بگیره ؟

کبوتر 4 : چون ما پرنده های معمولی ای نیستیم ...

لک لک : چرا ؟ مگه بقیه چشونه ؟

کبوتر 5 : چیه ؟ نکنه آرزو داشتی یه پرنده ی دیگه ای باشی ؟

کبوتر 1 : مثلاً یه کلاغ ... سیاه و زشت .

کبوتر 2 : طایه مرغابی ... با اون پاهاش .

کبوتر 3 : چرا جغد رو نمی گید ؟ با اون هیکل خپل و چشمهای ورقلمبیده .

کبوتر 5 : نکنه دلت می خواد یه بوقلمون باشی ... آره ؟

لک لک : نه ... من به کبوتر بودن خودم افتخار می کنم .

/نور آهسته جمع می شود ./

پنجم

/ کلاس درس . کبوتر ارشد در کنار تخت سیاه برای کبوترها توضیح می دهد . لنگ دراز ردیف اول نشسته و با دقت در حال گوش کردن است . هر کدام از کبوترها یک پو رنگی در دست دارد .

کبوتر ارشد : پر آبی مخصوص خادمین رسمی یی ... پر سبز مخصوص خادمین افتخاری ... کفش دارها و دربان ها ...

کبوتر 3 : آقا این که دست ماست مثل رنگین کمون می مونه.

کبوتر ارشد : پر هفت رنگ مخصوص انتظامات ...

کبوتر 2 : آقا اینا مال خودمونه؟

کبوتر ارشد : نخیر ... شما احتیاجی به این پر ها ندارین ... اما بلید یاد بگیرین ... چون تو امتحانات پایان ترم سوال میاد .

کبوتر 4 : آقا جزوه می گین یا کتاب معرفی می کنید ؟

کبوتر ارشد : آگه خوب گوش کنید نیازی به مطالعه ندارین ... اما بیشتر از هر چیز اخلاق شماست که واسه ما مهمه ...

کبوتر 3 : آقا اجازه .. این لنگ دراز روبروی ما نشسته ، نمی تونیم تخته رو ببینیم .

کبوتر ارشد : لنگ دراز تو قدت بلنده ... برو ردیف آخر بشین ...

/ جابه جا شدن لک لک باعث برهم خوردن نظم کلاس می شود ./

کبوتر 5 : آخ خ خ ... چی کار می کنی لنگ دراز ؟ ... پات رو گذاشتی رو دم من .

لک لک : بیخشید ... حواسم نبود .

کبوتر 3 : خب حق داره حیوونی ... با اون گردن درازش فقط آسمون رو می بینه .

/ خنده ی گروهی ./

کبوتر ارشد : خجالت بکشید ... مسخره کردن همدیگه کار خیلی زشتیه ... از شما که قراره خادم افتخاری باشید بعیده ... لنگ دراز بشین همون جا که گفتم ... حواست رو هم بیشتر جمع کن .

لک لک : چشم آقا ...

کبوتر ارشد : خب حالا اینایی که گفتم رو تو دفترها تون بنویسید .

کبوتر 5 : آقا اجازه ... ما نمی تونیم بنویسیم .

کبوتر ارشد : چرا ؟

کبوتر 5: آخه این لنگ دراز پشت سر ما نشسته ، جلوی نور رو گرفته ... رو دفترمون سایه افتاده .

کبوتر ارشد : لنگ دراز ...

لک لک : بله آقا ...

کبوتر ارشد : جلوی نور رو نگیر .

لک لک : چطوری آقا ؟

کبوتر ارشد : نمی دونم ... یه کاریش بکن دیگه ... / خنده ی کبوترها / خوب گوشاتون رو باز کنید ، ببینید چی دارم می گم ... فردا صبح قراره به صورت آزمایشی برای اولین بار بریم صحن حرم ...

/ همه ای برپا می شود ./

کبوتر ارشد :چه خبره ؟ نوک ها بسته ... نوک ها بسته ... گفتم به صورت آزمایشی ... می خوام حسابی حواستون رو جمع کنید ... نبینم کسی از دستورات سرپیچی می کنه ... آبرو ریزی نمی کنید ... / صدای زنگ مدرسه / خب دیگه کلاس تمومه ... می تونید برید .

ششم

/صحن حرم . دو کبوتر در حال دعوا هس تند . بقیه دور آنها را گرفته و تشویق می کنند . کبوتر ارشد سر می رسد و با صدای سوتش همه در یک صف می ایستند . /

کبوتر ارشد : خجالت آورده ... مگه اینجا جای دعواست ؟ این کارتون یادم می مونه .

کبوتر 1 : آقا اجازه اون دونه ی ما رو برداشت واسه خودش .

کبوتر 2 : الکی میگه آقا ... اول خودش نوک زد.

کبوتر ارشد : عزیزان من اینجا پُر از دونه ست ... زشته ... شما قراره کبوتر خادم باشید ... اونوقت جلوی چشم همه دارین با هم دعوا مرافه می کنید ؟ اون هم به خاطر یه دونه ی بی ارزش ... همه مُشت مُشت دونه واستون می پاشن ، اونوقت شما دوتا ...

کبوتر 4 : آقا بهشون اخطار دادیم ولی گوش ندادن ...

کبوتر ارشد : کی از تو نظر خواست ؟ خجالت داره ... اینجا جای این کارهاست آخه ؟
اصلا ببینم ... چرا یکی کمه ؟ ... لنگ دراز کجاست ؟

کبوتر 3 : نمی دونیم آقا ... ندیدیمش .

کبوتر ارشد : یعنی چی ؟ مگه من نگفتم از هم جدا نشین ؟

کبوتر 1: آقا خیلی وقته رفته ...

کبوتر ارشد : رفته ؟؟ کجا رفته ؟

کبوتر 4 : نمی دونیم آقا .

کبوتر ارشد : ساعت چنده ؟

کبوتر 5: / آستینش را بالا می زند . بپُ از ساعت های مختلف / نُ صبح ...

کبوتر ارشد : اینا چیه ؟

کبوتر 5 : چیزه آقا ... مال کسی نیست ... افتاده بودن رو زمین .

کبوتر ارشد : ای وایای ... مگه من نگفتم اشیاء گمشده رو تحویل بدین ؟

کبوتر 5 : ما هم می خواستیم همین کارو بکنیم آقا ... فقط یادمون رفت .

کبوتر ارشد : / فریاد می زند . / اینجا چه خبره ؟؟؟

کبوتر 4 : خبری نیست آقا ... فقط لنگ دراز گم شده ...

کبوتر ارشد : ای وای ... ای وای ... پیداش کنید ... همه جا رو بگردید ... تو غرفه ها ...
بالای حُجره ها ... همه جا ...

کبوترها : لنگ دراز ... کجایی ؟ لنگ دراز ؟ ... لرگ دراز ...

/ کبوترها او را صدا می زنند و اطراف را جستجو می کنند . /

/ لکه ی نور جایی را روشن می کند . لک لک ، کنار رِنا نشسته است . رِنا دختر ریز
نقشی است که چادر گلداری بر سر دارد . رِنا کبوتری در دست دارد . بوسه ای بر بال
هایش می زند و آن را رها می کند . /

رنا : چیه ؟ چرا اینطوری خیره شدی ؟ ... اصلاً ببینم تو اینجا چیکار می کنی ؟ ... اینجا مال کبوترهاست ... اما تو یه لک لکی ... / لک لک با سر جواب منفی می دهد / دروغ ؟؟؟ وای وای وای ... مگه نمی دونی دروغ گو دشمن خداست ؟ ... من عکس تو رو تو یه کتاب علمی دیدم ... تو یه لک لک هستی ... درست می گم ؟ ... به چشم ه ای من نگاه کن ... درست می گم ؟ / لک لک با سر جواب مثبت می دهد . / آهان ... حالا شد ... اسم من هم رعناست ... هشت سالمه ... / لک لک ذوق زده بال می زند . / جدی ؟ تو هم هشت سالته ؟ یعنی ما دو تا همسن هستیم ... بگو ببینم واسه چی اومدی اینجا ؟ ... آهان ... نکنه تو هم نذر داری ... نذر ... نذر دیگه ... آخه بابای من زندونه ... واسه همین یه کبوتر آزاد کردم ... هر کی می خواد باباش از زندون برگرده میاد اینجا و یه کبوتر آزاد می کنه ... چیه ؟ چرا ناراحتی ؟ دلت واسه مامان بابات تنگ شده ؟ ... می فهمم ، آخه خونه ی شما که اینجا نیست ... خونه ی لک لک ها کنار رودخونه ست ... پشت کوه ... یه جای دور ... / لک لک تایید می کند . / من هم دلم واسه بابام تنگ شده از بس ندیدمش ... واسه همین نذر کردم ... نذر کردم که اگه بابام روز تولد امام هشتم آزاد بشه صد شکفش واکس بزنم ... کفش کسایی که میان حرم ... / جعبه ی واکس را به او نشان می دهد . / اما ... اما سه روز بیشتر به روز تولد نمونه ... من هم تنهایی نمی تونم ... تا حالا فقط بیست تا کفش رو واکس زدم ... / انگشت هایش را باز می کند تا شماره ی بیست را نشان بدهد . / فقط بیست ها ... تو کمکم می کنی ؟ کمکم می کنی نذر رو انجام بدم ؟ / لک لک با سر تایید می کند . / قول می دی ؟ / لک لک تایید می کند . /

/ صدای لنگ دراز ، لنگ دراز کبوترها شنیده می شود که او را صدا می زنند . /

صدا از بیرون : لنگ دراز ... لنگ دراز ... تو کجایی ؟ آهاای ...

/ لک لک مشوش اطراف را نگاه می کند و از رنا دور می شود . /

رنا : کجا می ری ؟ مگه تو به من قول ندادی کمکم کنی ؟ باتوام ... برگرد ...

/ نور آهسته جمع می شود . /

هفتم

/ مدرسه ی کبوتران حرم . کبوترها در یک صف ایستاده و دهانشان را برای معاینه باز کرده اند . لک لک نیز در انتهای صف ایستاده است . کبوتر ارشد و مربی بهداشت وارد می شوند . /

کبوتر ارشد : کبوتر نمونه باید دندان های سفید ... ناخن های تمیز ... پرهای شانه شده و ظاهر آراسته ای داشته باشد ... معرفی می کنم ... ایشون مربی بهداشت مدرسه هستند.

مربی بهداشت : پرنده ها می تونن عامل اصلی شیوع بیماری باشن ... آنفلانزای مرغی ... تب مرغابی ... انگل طوطی ... جنون حلزون که البته این یه مورد به شما ربطی نداره ... به همین خاطر ما هفته ای یک بار سر تا پای شما رو معاینه می کنیم ...

کبوتر ارشد : سر بالا ... دهن باز ... دست ها جلو ... حالا همه بگین آآآ ...

/ مربی بهداشت مشغول معاینه می شود . به لک لک می رسد و مکث می کند . /

مربی بهداشت : تو دیشب غذا چی خوردی ؟

لک لک : / دستپاچه / خب ... خب ... چیز ... یعنی ... هیچی ... هیچی نخوردم .

مربی بهداشت : دهنّت بوی ماهی گندیده می ده ...

/ همه می شود ./

مربی بهداشت : بگو ببینم آقای ...

کبوتر 5 : لنگ دراز ...

مربی بهداشت : این دیگه چه اسمی نه ؟! ... بگو ببینم پسر جان ... این منقار بلند و باریک تو خانواده تون ارثیه؟

کبوتر 3 : آقا اون که منقار نیست ... شاخه ی درخته.

/ خنده ی گروهی /

مربی بهداشت : من تا حالا مورد مشابه ندیدم ... این آرواره ی عجیب ... پاهای بلند ... پنجه های باریک ... گردن پر پیچ و خم ... نه ... جور در نمیاد ... احتمالا یه جهش ژنتیکی اتفاق افتاده ... یا اینکه ...

کبوتر ارشد : یا چی ؟

مربی بهداشت : من به کمی تحقیق نیاز دارم ... اجازه بدین ... / کتابی را از زیر بغل برداشته و مشغول مطالعه می شود ./

/ پیچ پیچ کبوترها فضا را پر می کند ./

کبوتر 1 : من از همون اولش هم به این لنگ دراز مشکوک بودم .

کبوتر 2 : اگه مریض باشه چی ؟

کبوتر 3 : مرض واگیردار ...

کبوتر 4 : یه وقت بلایی سرمون نیاد !

کبوتر 5 : من می دونستم یه ریگی تو کفشش هست .

لک لک : من یه کبوتر هستم ... راست می گم .

مربی بهداشت : اصلا باور کردنی نیست ... بگید ببینم این پرنده از کجا اومده تو این مدرسه ؟

کبوتر ارشد : منظورتون چیه ؟

مربی بهداشت : منکه باور نمی کنم ... خونه ی این پرنده فرسنگ ها با اینجا فاصله داره ... خیلی عجیبه که این همه راه رو تا اینجا سفر کرده .

کبوتر ارشد : ای بابا ... من که از نگرانی نصفه جون شدم ...

مربی بهداشت : تشریف بیارید ... / کتاب را نشان داده و در گوش او زمزمه می کند . /

کبوتر ارشد : نه ... نه ... این امکان نداره ...

مربی بهداشت : اما این یه واقعیه ... اون یه لک لک نه ...

کبوترها : لک لک ؟!

هشتم

/ سر در ورودی مدرسه ی کبوتران حرم . پس از لختی با سر و صدا در باز شده و لک
لک با شتاب به بیرون پرتاب می شود . پالتو و چمدانش نیز از پس او . در با صدای بلندی
بسته شده و لک لک درمانده و گریان به در می کوبد . /

لک لک : در رو باز کنید ... خواهش می کنم ... باور کنید من یه کبوترم ... لطفا بذارید
بیام تو ... من دلم می خواد اونجا باشم ... درو باز کنید ... من هم مثلی شما هستم ... یه
کبوتر ... یه کبوتر سفید ... در روباز کنید ... من لک لک نیستم ... / گریه می کند . / من
از این گردن دراز متنفرم ... من از این منقار باریک بدم میاد ... من این پاهای بی ریخت
رو دوست ندارم ... من یه کبوترم ... در رو باز کنید ... خواهش می کنم ... من حاضرم
همه کار انجام بدم تا یه کبوتر باشم ... دروباز کنید ...

/ کنار در می نشیند و پاهای بلندش را در آغوش می کشد . /

/ لکه ی نور بر روی کلاغ باز می شود . نشسته و زنجیر می گرداند . /

کلاغ : داداش بیخود خودت ره ضایع نکن ... و خِز ... و خِز خودت ره جمع کن ... اگه جا خواب نداری هم منزل هست ... نگاه داره؟! ... اکازیونه ... یک لانه ی دوبرکس با پنجره های رو به حرم ... اوه ه ه ... ببین چه اخم و تخمی هم کرده ... یک اتاق هم هست واسه شما که منتها خرجش بالاست ... سوئیت هم هست ... فوله ... همه چی داره ... برشته به اینه که چقدر بخوای خرج کنی ... واسه صبحانه هم دونه تره و تازه ... دیگه چی می خوای مرد حسابی؟! ... فصل مهاجرته ... دیر بجنبی همه جا ره قاپیدن ... باز که داری منو نگاه می کنی !

لک لک : /گریان / من یه کبوترم ... مگه نه ؟

کلاغ : اوه ه ه ... دیوانه ای داداش؟! ... نکنه سقوط کردی ؟ اوه اوه ... حتما بد فرود آمدی سرت به جایی خورده ...

لک لک : چرا ما کبوتر نیستیم ... هان ؟

کلاغ : داداش از ما سوال های فلسفی نپرس خواهشا ... زیر دیپلم ... شما هم انگاری خیلی نادّخی ... اگه از من می شنوی بیخودی خودت ره دم در اون مدرسه علاف نکن ... زندگی همیه ... یکی به عرشه داداش جان ... یکی هم به فرش ... یکی به کاخه ... یکی به کوخ... پاشو پاشو که تو هم تو زرد از آب در آمدی ... تو هم عین خودمان آسمون جُل و بی همه کسی ... پاشو ... دِ و خِز دیگه ...

/کلاغ زیر شانه ی لک لک را می گیود و او را از زمین بلند می کند ./

کلاغ : ماشالله خوش قد و بالا هم هستی ها ... یک امشبه ره مهمون مایی شما ... فقط خواهشا اونجا که می برمت خل و چل بازی در نمیاری ...

/ از مدرسه دور می شوند اما نگاه لک لک بهسر در مدرسه ی کبوتران حرم است ./

نهم

/ یک خرابه در زیر پل . صدای عبور و مرور ماشین ها . جایی پر از آشغال و زباله . هر چیزی در این آشفته بازار پیدا می شود . لک لک کنار کُپه ی آتش نشسته . پتویی بر شانه دارد و غمگین است . کلاغ کنارش نشسته و با یک زنبورک صدا تولید می کند . /

کلاغ : ای جوونی کجایی که یادت بخیر ... من همه ی این شهر ره عین کف دستم بدم ... فقط کافیه یک نشونه بدی تا لونه ات ره پیدا کنم ... از بست پایین خیابون بگیر تا باغ وکیل آباد ... کوچه زردی ... ارگ ... کوچه ی سرشور ... باغ عنبر ... البته اینا که دارم می گم همه اسم هاشان عوض شده ... یکی نیست به فکر ما کلاغ ها باشه ... الان دویست ساله از خدا عمر گرفتم ... خب این مغز کشش نداره دیگه ... هر روز یک اسم جدید ... آخه یکی نیست به این آدم ها بگه شما به اسم خیابون ها و میلان ها چیکار دارین ... ولی یادش بخیر ... چه روزهایی بود ... پاتوق ما سر کوچه ارگ بود ... یادمه یک عکاسی قدیمی اونجا بود ... یک سینما هم بود به اسم هُما ... اونطرف تر هم یک بستنی فروشی بود ... تو اصلا می فهمی چی می گم ؟ غریبی نکن ... الان بقیه پیداشون می شه ... بچه های با عشقین ... اونا هم از دار دنیا همین جا ره دارن ... دلخوشیشون اینه که شب ها زیر این پل جمع بشن و خوش و بش کنن ...

/ صدای ساز و آواز می آید ./

کلاغ : بیا ... دیدی گفتم ... پیداشون شد ...

/ گربه و موش وارد می شوند . ژنده پوش و نامرتب . گربه روی ویلچر نشسته و دایره می زند و م ی خواند . موش نیز از پی او پایکوبان می آید . با ورودشان فضا رنگ و بوی شادی به خود می گیرد . کلاغ نیز آن ها را همراهی کرده و شروع به پایکوبی می کند .
لک لک نظاره گر است . موش دست او را گرفته و به وسط معرکه می کشاند . لک لک مات و مبهوت به آنان خیره شده و نهایتا لبخندی ست که بر لبانش می نشیند ./

کلاغ : معرفی می کنم میرزا گربه خان ...

گربه : عرض ارادت دارم جناب ... بنده رو که می بینید از گربه های اشرافی ایران هستم ... همونطور که مستحضرید گربه ی ایرانی تکه ... پرشین کت که حتما شنیدین ...

کلاغ : باز شروع کرد ...

گربه : از بد روزگار به این روز افتادم ... باور بفرمایید ... قبل از اینکه اینجا در خدمت این دوستان باشم ... گربه ی ملوسی بودم که زندگی خوبی داشت ... خونه ... غذای گرم و البت ...

کلاغ و موش : یه صاحب با شخصیت ...

گربه : اما چه کنم که شیطننت کار دستم داد ... پام رفت زیر لاستیک ماشین و علیل شدم ... ملاحظه که می فرمایید ... یکی نیست بهامن مادر مرده بگه مگه اونور خیابون چی داشت که اینورش نداشت ... از ما گربه ها بی معرفت تر هم آدم ها هستن ... همون صاحب باشخصیت که خدمتتون عرض کردم به شب نکشیده ما رو انداخت بیرون و یه گرب ه ی دیگه دست و پا کرد ... همین شد که بنده آواره ی خیابون شدم و کارم به اینجا کشید .

کلاغ : و اما موش موشک ... شامورتی باز و ناقلا .

موش : سَ سَ لام لام ... سین لام ... سلام ... / توپ های کوچک را در هوا حرکت می دهد ./

/ لک لک برایش دست می زند ./

موش : من نه اشرافی ام نه آقا زاده ... من موشم ... از همون اول هم تو خیابون ها ولو بودم ... تو جوب ... تو چاه فاضلاب ... بابام خدایامرز هم همینطوری بود ... اصلا ما جد در جد کف خیابون بزرگ شدیم ... به قول بچه ها ما کف خواب همین خیابوناییم / صدای بوق های ممتد ماشین / ... هووو ... چه خبره تونه ... مگه خیابون رو خریدین ؟

کلاغ : داداش جان خون خودت ره کثیف نکن .

گربه : حالا ما افتخار آشنایی با کی رو داریم ؟

لک لک : من هم ... من ... من یه ... یه ... من ...

کلاغ : یه لک لک کوچولو که دلش می خواد کبوتر باشه .

/گربه و موش می خندند ./

موش : تو این شهر کی دلش نمی خواد کبوتر باشه ؟ حتی من که بال و پر ندارم .

گربه : ای کاش که من یک کبوتر بودم ... / ادای کبوترها را در می آورد ./

/ به تقلید از او کلاغ و موش هم همچون کبوترها راه می روند و بق بقو می کنند ./

لک لک : من می خواستم تو امتحانات مدرسه قبول بشم و نشان خادمی بگیرم .

گربه : که اینطور ... پس جنابعالی نقشه در سر داشتی ...

لک لک : چه نقشه ای ؟

کلاغ : باز نگاه کن ... ما خودمون از اوناشیم ... ما خودمون بعله ... یه عمره این کاره ایم داداش جان ...

لک لک : من فقط دوست داشتم اونجا باشم ... همین .

موش : بله دیگه ... آب اونجا ... دون اونجا ... کجا بهتر از اونجا ؟

گربه : آخ خ خ ... باور کنید من هر شب تو خواب اونجا رو می بینم ... راحت و آروم لم دادم بین کبوترهای چاق و چله و نونم تو روغنه ...

موش : چرا اون آشپزخونه اش رو نمی گی ؟ ... پر از غذا ...

گر به : ای جان ... نگو نگو که چند وقته غذای درست و حسابی نخوردم .

موش : یه بار خواستم زیر آشپزخونه ی حرم تونل بزنم که برم داخل و یه شکم سیر از عزا در بیارم ... اما نشد که نشد ... دیوار هاش مثل آهن محکم ... هیچ راه ورودی نیست .

کلاغ : من که هر وقت تو آسمون اون همه طلا و زرق و برق ره می بینم از خود بی خود می شم ... نگاه کن ... یعنی هوش از سرم می ره ... مخصوصا گنبد طلا .

لک لک : همون که شبیه خورشید می مونه ؟

کلاغ : یادمه سال چهل ، چهل و دو بود با مرحوم بر ارم رفتیم توک بارگاه به گشتن ... آقایی که شما باشین ، گفتیم واسه خنده اش هم که شده یک تیکه از اون طلاهاش رو دودر کنیم ... اما چشمتون روز بد نبینه که یک آن دیدیم ... یک چوب ... نمی دونیم از کجا خورد تو ملاجمون ...

گر به : حالا بگو ببینم ، جنابعالی واسه چی می خوای بری اونجا ؟

لک لک : خب ... خب واسه اینکه ... واسه اینکه ... نمی دونم .

کلاغ : نگاه کن ... از ما می شنوی ، هر فکری تو سرت داری ره بریز دور ... خودت ره علاف نکن بیخود .

لک لک : اما من این همه راه اومدم که نشان خادمی بگیرم .

کلاغ : داداش جان ... چرا نمی خوای بفهمی ... نشان خادمی مال کبوترهاست ... نه ما بدبخت بیچاره ها ... اگه از من می شنوی برو یه نگاه تو آینه بنداز .

موش : می دونی چیه ؟ ما شتر هم نشدیم ... همین چند سال پیش یه شتر سرشو انداخت پایین و مستقیم رفت تو حرم ... حالا اگه ما بودیم ببین چه الم شنگه ای راه می انداختن .

گر به : اون سگه رو چرا نمی گین؟ ... سگ ... سگ ... سگ هم نشدیم ما ... یادتونه که ؟ رفت تو حرم و شروع کرد به گریه ... الان کجاست ... تو مزرعه ی نمونه ... ما کجاییم ؟ اینجا زیر پل ... تو خرابه ...

/ صدای بوق ماشین /

موش : هوو ... چپکار می کنی ؟ ... بی شخصیت ... مگه نمی بینی داریم زندگی می کنیم ؟
کوری ؟ ... اگه جرات داری واستا تا حالیت کنم ... کجا در رفتی ؟

کلاغ : ولش کن داداش جان ... خودش فهمید ...

موش : حالا درسته که موش شدیم ولی دیگه قرار نیست به مون ظلم کنن .

گربه : اگه از ما می شنوی لک لک جان ... پاشو جلو پلاست رو جمع کن و برگرد پیش خانواده ات ...

لک لک : ولی ... ولی من به یکی قول دادم ... قول دادم که کمکش کنم ... من باید برگردم.

کلاغ : ای بابا ... برای چی پرت و پلا می گی داداش جان ؟ قول و قرار کدومه آخه؟

لک لک : من به اون دختره قول دادم ... قول دادم تو واکس زدن کفش ها کمکش کنم ...
آخه نذر کرده که باباش از زندون برگرده ...

گربه : کدوم دختر ؟ خیالاتی شدی شما ؟

لک لک : نه ... نه ... اسمش رعناست ... هشت سالشه ... مثل من ...

موش : شاید همون دختر رو می گه که دم بازار وامیسته .

کلاغ : آهااان ... همون خردوئه که واکسی نه .

گربه : چند روزه سروکله اش پیدا شده ... من هم دیدمش .

لک لک : من قول دادم که بهش کمک کنم ... باید صدتا کفش واکس بزنه .

کلاغ : صد تا ؟ چه حرفها می زنی تو؟ به فکر یه لقمه نون باش پسر جان ... کسی تو این شهر دلش واسه ماها نمی سوزه ...

لک لک : کجا می تونم رعنا رو پیدا کنم ؟

کلاغ : یه دختر واکسی هست که روبروی بازار وامیسته ... همین پنج راه ته خیابون ره که رد می کنی به یک فلکه ... شاید همون باشه که دنبالش می گردی ... ولی اگه از میدون اول بری ، باید از گاراژدارها رد بشی و همینطور مستقیم راسته ی نوکت ره بگیری تا برسی به چهار راه نخ ریسی ... از یک ور دیگه هم می تونی بری ... از کنار

کوی کارمندها میای می رسی به کشتارگاه ... کشتارگاه ره مستقیم میای ... از قهوه خانه ی
عرب هم که رد شدی دقیقا دوباره می رسی جلوی بازار ...

گربه : باز شروع کردی ؟ همین راسته رو بری پایین بهش می رسی .

کلاغ : اگه سمت باغ وکیل آباد باشی اول میای میدون تقی آباد ... بعد میای ایستگاه سراب
... ایستگاه ره مستقیم میای تا برسی به دروازه طلایی که می شه همون خیابون ارگ قدیم
... که باغ ملی هم توشه ...

موش : بس کن ... فهمید دیگه ... وقت خوابه.

/ نور آهسته کم سو می شود ./

دهم

/ میدانگاهی . اطراف حرم . ازدحام و شلوغی . دست فروش ها و خیل زائرین . رعنا
جایی بساط کرده و از مردم می خواهد که کفش هایشان را واکس بزنند ./

رعنا : آقا واکس بزنم ؟ کارم رو بلام ... فقط یه دقیقه طول می کشه ... خانم کفش هاتون رو
برق بندازم ؟ ... پول نمی گیرم ... آقا خواهش می کنم ... واکس قهوه ای هم دارم ...

/ رعنا مشغول واکس زدن می شود . لک لک از میان انبوه جمعیت به او نزدیک شده و
کنارش می نشیند ./

رعنا : ا ... تو اینجا چیکلو می کنی ؟ ... اومدی به من کمک کنی ؟

لک لک : ... / با سر تایید می کند ./

رعنا : می دونستم بر می گردی ... بگو ببینم اون روز کجا غیبت زد ؟ ... ای بابا ... تو که
نمی تونی صحبت کنی ... اما فکر کنم حرف هم رو می فهمیم ... مگه نه ؟

لک لک : ... / با سر تایید می کند . /

رنا : بیا ... بیا بشین اینجا ... این فرچه رو بگیر دستت و شروع کن ... خوب نگاه کن ... هر کاری من می کنم تو هم انجام بده ... زیاد سخت نیست ... زود یاد می گیری ... باید حسابی کفش ها رو برق بندازی ... تا همه خوشحال بشن و بهت لبخند بزنن ... می دونی چیه ؟ دو روز بیشتر نمونده ... از صبح فقط ده تا کفش واکس زدم ... آخه کسی کار کردن یه بچه رو قبول نداره ... انگار حتما باید ازشون پول بگیرم تا باور کنن ...

/ لک لک چرت می زند . /

رنا : ای بابا ... چرا نشستی چرت می زنی ؟ مگه قرار نبود به من کمک کنی ؟ پاشو ... پاشو برو چند تا مشتری بیار ... اینقدر تنبل نباش دیگه ... پاشو یه کاری بکن ...

/ لک لک بلند شده و یک پایش را جمع می کند . /

رنا : این چه کاریه ؟ یه کار قشنگ ... اصلا آواز بخون ... نمی دونم ، یه کاری کن اینجا شلوغ شه ...

/ لک لک تمرکز کرده و سپس شروع به آواز خواندن می کند . اما صدایش ناخوش و گوش خراش است . /

رنا : بسه دیگه ... نمی خواد بخونی ... کاش یه کار دیگه بلد بودی ... مثلا ... مثلا می تونستی ساز بزنی و ورجه وُرجه کنی ...

/ لک لک با شنیدن این حرف ذوق کرده و بال زنان آنجا را ترک می کند . /

رنا : داری کجا می ری ؟ منو تنها نذار ... ناراحت شدی ؟ برگرد ... آهاای با توام ... آهاای ... / با خود . / اینم رفت ... دوباره تنها شدم ... آقای مهربونی ... کمک کن ... کمک کن بتونم به قولی که بهت دادم عمل کنم ... کمک کن نذرم ادا بشه ... دو روز دیگه تولد توئه ... همه جشن می گیرن ... دوست دارم روز جشن تولد تو بابام برگرده خونه ...

/ در همین هنگام صدای ساز و آوازی از دور دست شنیده می شود . /

رنا : چه صدای قشنگی ... کی داره آواز می خونه ؟ اونجاست ... اونجا رو

/ صدا اوج گرفته و دارو دسته ی دوستان لک لک آواز خوان و پایکوبان وارد می شوند . گربه روی ویلچر نشسته و دایره می زند و می خواند . موش حرکات آکروباتیک انجام می

دهد و کلاغ وسط معرکه . لک لک جلوتر از همه دست می زند و گروه را رهبری می کند . آنان کنار بساط رENA ایستاده و ادامه می دهند . با سر و صدای موسیقی مردم جمع می شوند و معرکه پر شور می شود . /

رENA : آقا ... واکس بزنم ؟ خانم ... کفش هاتون رو تمیز کنم ؟ ...

/ اجرای دار و دسته ی حیوانات همچنان ادامه دارد و لک لک و رENA در خلال آن به واکس زدن کفش مردم مشغول می شوند . واکس زدن ها در فضای شاد و موزون ادامه دارد تا وقتی که جمعیت پراکنده می شوند و رENA ، لک لک و دوستانش می مانند . /

رENA : وای خسته شدم ... چقدر کفش واکس زدیم ... دست همتون درد نکنه بچه ها ... خیلی خوب بود ... اگه کمک شما نبود ، نمی تونستم این همه کار کنم ... چه دوستای خوب و هنرمندی داری لک لک ... قدرشون رو بدون ... امروز بیست تا کفش واکس زدیم ... پنجاه تا دیگه مونده ... یه روز هم بیشتر وقت نداریم ... می شه فردا هم با دوستات بیای و به من کمک کنی؟ ... چرا اینطوری منو نگاه می کنی آقا گربه هه ؟ ... آهان ... فهمیدم ... گرسنه نق؟ خب ... خب من که خوراکی ندارم ... / موش به طرف رENA رفته و بو می کشد . / چیه ؟ دنبال چی می گردی ؟ ... برو اونطرف ... آهااان ... ای شیطون ... بوی کلوچه خورده به دماغت ... / موش تایید می کند . / آخه این کلوچه ها مال باباست ... مامان بزرگ درست کرده واسش ... می خوام برم زندون ملاقات ... بابام عاشق کلوچه ی زنجبیلی نه ... / کلاغ آب دهانش را به نشان گرسنگی قورت می دهد . / من که نمی تونم اینا رو به شما بدم ... پس بابام چی ؟ ... / موش و گربه و کلاغ به نشان قهر به او پشت می کنند . / حالا چرا قهر می کنید ؟ چرا ناراحت می شید ؟ باشه ... باشه ... اما نفری یکی ... قبوله ؟ / آنها خوشحال از رENA کلوچه می گیرند و به سرعت می خورند . / نه دیگه ... همون یه دونه کافی بود ... گفتم نه ... اینقدر خودت رو لوس نکن آقا گربه هه ... ای بابا ... اصلا باشه ... قبوله ... بقیه اش هم مال شما ... اما باید قول بدین که فردا هم تو واکس زدن کفش ها بهم کمک کنید ... باشه ؟ من هم واستون یه عالمه کلوچه میارم ... خب دیگه باید برم ... داره دیر می شه ... اینقدر دلم واسه باباجونم تنگ شده که نگو ... حتما واسش تعریف می کنم که شما ها بهم کمک کردین ... خداحافظ بچه ها ... فردا می بینمتون ...

/ رENA می رود . /

موش : گروه شامورتی بازان و آوازخوانان و زیر پل خوابان و خوشحالان تقدیم می کند .

گر به : بشتابید بشتابید اجرای زنده ی گروه موزیک ...

کلاغ : آخ که کمرم گرفت از بس قر و قمبیل اومدم ...

گر به : چه جمعیتی ... چه شکوهی ... چه جلالی ...

کلاغ : داداش دیدی برای من چه دستی می زدن ؟ فکر کنم از من خوششان آمد.

موش : اینو باش ... همه داشتن منو تشویق می کردن ... استاد شعبده و جادو، موش موشک

گر به : ولی از این دختره ر عنا خوشم اومد ... احساس میکنم صاحب اصلی ام رو پیدا کردم.

کلاغ : عَه تو هم خوب خودت ره لوس می کنی ها ... ما کلاغ ها اگه سر سوزن استعداد شما گر به ها ره داشتیم الان وضعمان بهتر بود.

موش : عجب شانسی آوردیم ... آخه شغل از این بهتر ؟ ... دو تا قر می دیم و آخر سر کلی کلوچه صاحب می شیم .

کلاغ : اینم آخر و عاقبت ماست ... بعد از دویست سال زندگی شدیم مطرب .

گر به : از خدات هم باشه ... بهتر از گرسنگی نه که ...

کلاغ : تو چرا هیچی نمی گی لک لک جان ؟ لال مونی گرفتی ؟

لک لک : کلوچه رو که خوردم یاد دستپخت مادرم افتادم ... دلم براش تنگ شده .

موش : موش غمت رو نبینه ...

گر به : می دونی چیه رفیق جان ... آدم هر چقدر هم که آواره و آسمون جل باشه باز آخر سر باید برگرده خونه اش .

لک لک : ولی خونه ی من اینجاست ... من می خوام نشان خادمی بگیرم .

کلاغ : باز که جاده خاکی زدی ... حرف های گنده تر از نوکت می زنی ... برو خدا ره شکر کن که لک لک شدی ... منو چی می گی که از همون اول زشت و رو سیاه بودم .

/ در همین لحظه دو کبوتر باوقار و سلانه سلانه می آیند ./

موش : بچه ها بچه ها ... اونجا رو ...

گربه : به به ... ببین کی اینجاست ... از ما بهترون ... اوغور بخیر آقا پسر ها .

کلاغ : چیه بچه جان ؟ ... نترس کاریت نداریم .

کبوتر 1 : نگاشون نکن ... بهشون محل نذار .

کبوتر 2 : چقدر بی فرهنگن .

موش : مامانتو گم کردی جوجه کوچولو ؟

کبوتر 1 : حالا دیگه موش هم خودشو قاطی حیوون ها کرده .

کلاغ : شما که می خندی ... بیا اینجا ببینم عمو جان .

گربه : باز شیطونه می گه یه لقمه ی چیش کنم ها .

کبوتر 2 : تو خواب ببینی چلاق ...

کلاغ : نه ... مثل اینکه خورشت میاد ... چند سالتو عمو جان ؟

کبوتر 1 : / به کبوتر 2 / جوابشو نده ...

گربه : نخوری زمین خوشگله ...

کبوتر 2 : به دعای گربه سیاه بلوون نمیاد .

موش : بیشتر از جیرت حرف می زنی چُغک .

کلاغ : ریز می بینمت ...

کبوتر 2 : تو دیگه چی می گی سیاه سوخته ؟

کلاغ : اوه اوه اوه ... بچه ها انگار می خواد دعوا بشه .

موش : من که می میرم واسه دعوا ...

لک لک : / فریاد می زند ./ بسه دیگه ... زشته ... تمومش کنید .

کبوتر 1 : اونجا رو ببین ... همون لک لک است .

کبوتر 2 : آره خودشه ... همون که انداختیمش بیرون ...

کبوتر 1 : اسمش چی بود ؟

کبوتر 2 : لنگ دراز ... / هر دو می خندند ./

کبوتر 1 : مگه تو کبوتر نبودی آقا پسر ... پس با اینا چی کار می کنی ؟ / می خندد ./

کبوتر 2 : چرا گریه می کنی لنگ دراز ؟ ... حسودیت شده ؟

کبوتر 1 : آخی ی ی ... دلش می خواد کبوتر باشه حیوونی ...

لک لک : چرا مسخره می کنید ؟ مگه آقای مربی نگفت این کار خوبی نیست ؟

کبوتر 2 : فعلا که اینجا خبری از آقای مربی و مدرسه نیست ...

کبوتر 1 : چیه حرصت گرفته ؟

لک لک : من فکر می کردم کبوترها پرنده های مهربونی ان .

کبوتر 2 : نمی خواد به ما درس اخلاق بدی بدقواره ...

کلاغ : بچه بُر رو ... همچین می زنمت نتونی از جات و خزی ...

گربه : گردن کلفتی تو محله ی ما موقوف .

کبوتر 1 : برو کنار بذار باد بیاد ...

موش : بچه ها ...

گربه و کلاغ : جان بچه ها ...

موش : وقتشه ؟

کلاغ : می خوام گرد و دُلخی به پا کنید.

گربه : حمله ه ه ه ...

/ با دستور حمله به سمت کبوترها یورش می برند . کبوترها فرار کرده و آنها به دنبالشان .

لک لک در میان این هیاهو می ماند . غمگین و سرخورده . /

یازدهم .

/ زیر پل . کلاغ و گربه و موش مشغول تیله بازی هستند . /

کلاغ : توشله ره بنشون لب خانه .

موش : / به گربه / تو برای چی بازی نمی کنی ؟

گربه : ندارم .

کلاغ : کنس بازی در نیار دیگه ... تیری یک توشله که بیشتر نیست .

گربه : اولاً که دو تا توشله بیشتر ندارم که مال روز مباداست ... دوما هم من از این بازی ها خوشم نمیاد .

موش : اوه ... باز رگ اشرافیش زد بالا .

کلاغ : بگو ندارم دیگه ... بره چی شان بازی ره ضایع می کنی ؟

موش : این توشله سبزه تیرمه ... هفت پره ... رد خور نداره ... آماده ای ؟

کلاغ : سر همین توشله بازی می کنم ... باختی مال من می شه .

موش : تو تا ه مین الانش هم ده تا توشله به من ببهکاری .

کلاغ : صد سال پیش که ما توشله بازی می کردیم شما کجا بودی ؟

گربه : پس چرا این لک لک نیومد ؟ گشتمه ...

موش : حتما می خواد همه ی کلوچه ها رو خودش صاحب بشه .

کلاغ : نه ... اهل تُخُلْ پُخُلْ نیست ... بچه ی صاف و ساده ای نه .

موش : ولی اگه بخواد کلوچه ها رو بالا بکشه من می دونم و تو ...

کلاغ : به من چه ؟!

موش : تو اونو آوردی تو جمع ما .

کلاغ : همچین می گه جمع انگار تیم فوتباله ...

موش : تو همین گربه رو هم می گفتی با خانواده ست ... هر شب میاد غذای منو قاپ می زنه .

گربه : ای بابا ... چرا پای منو وسط می کشین ... ؟ من علیم ... همه ی اون غذاها رو هم بهت پس می دم ...

کلاغ : / به موش / رفیقته ... غذا می خوره نوش جانش .

موش : آخه رفاقت گربه و موش رو کی دیده ؟

گربه : منو اینجوری نبین حال ندارم ها ... اگه به قدیم بود که تا حالا صد بار خرخره ات رو به نیش می کشیدم .

موش : / به تمسخر / نگو نگو ترسیدم ...

کلاغ : اوه اوه ... بچه ها هیچی نگین که داداشمان آمد ...

/ لک لک در حالی که جعبه ی واکس را به همراه دارد وارد می شود . /

موش : چه عجب ... پیدات شد ...

گربه : بریم دیگه ... من حاضرم ... دو سه تا شعر خوب هم آماده کردم .

کلاغ : بچه ها ... می خوایم امروز سنگ تموم بذاریم ...

موش : همچین بزن بکوب راه بندازیم که کلی مشتری پیدا بشه .

گربه : دِ یه حرفی بزن دیگه ... چرا مانت برده ؟

لک لک : رعنا مریض شده ... تب کرده ... وقتی رفتم پیشش حالش خیلی بد بود ...
نتونست کارشو ادامه بده و رفت ...

موش : خب الان اینا که گفتی یعنی چی ؟

کلاغ : یعنی اینکه بیخود شکمت ره صابون نزن ... از کلوچه خبری نیست ...

گربه : پس نذرش چی می شه ؟ مگه قرار نبود پنجاه تا کفش دیگه واکس بزنه ؟

لک لک : کار خودمونه ... باید تنهایی این کار رو انجام بدیم بچه ها ...

موش : زرشک ... بی مایه فتیره ... مگه ما نوکر باباش ایم ؟

کلاغ : بد دهن هست .. اما حرف بی راه نمیزنه ...

گربه : اصلا کی بقا این دوره زمونه بی مزد کار می کنه ؟

لک لک : خب .. خب ...

موش : خب چی ؟ چرا به مَن مَن افتادی ؟ ... بد می گم بگو بد می گی ... بد می گم ؟

کلاغ و گربه : نه والا ...

لک لک : خب شما کمک کنید کفش ها رو واکس بزنیم ، آخرش خودم از خجالتتون در میام.

موش : اووووه ... خوبه حالا ... چه لفظ قلم هم حرف می زنه ... خودم خودم ... تو یه
پایاسی هم ته جیبیت نداری ...

گربه : تو همینطوری هم قیافه ات چهل تا کلوچه بدهکاره .

لک لک : عیب نداره ... من تنهایی می تونم از عهده اش بر میام .

/ سکوت . لک لک نگاهی به جمع کرده و بساط واکس را بر می دارد و می رود . /

موش : خب بچه ها امروز خیلی کار داریم ...

گربه : چه کاری ؟

موش : دیگه مُفت خوری بسه ... از امروز هر کی باید بره دنبال کار و کاسبی .

گربه : لابد باز هم دزدی ! نه ...

موش : اشکالش چیه ؟ اینجوری که نمی شه ... / به کلاغ / تو یه چیزی بگو ...

کلاغ : بچه ها خوبیت نداره رفیقمان ره تنها بذاریم ...

گربه : رفیق ؟! رفیق کیه ؟ نکنه اون لک لک ریق ماسو رو می گی ؟

کلاغ : اون بچه نیتش خیره ...

گربه : آخه من که رفاقتی با کسی ندارم ... اگه کلوچه ای در میون نباشه ... نیستم.

کلاغ : این گربه جماعت از همون اولش بی چشم و رو بودن ...

گربه : شکم گرسنه رفاقت حالیش نیست .

موش : کارد بخوره به شکمت نُئر خان ... وقتی بزرگترت داره حرف می زنه زیپ دهننت رو بکش ...

کلاغ : این موش با همین قد و قواره اش بیشتر از تو می فهمه ...

گربه : باز ما تک افتادیم ...

کلاغ : هر کی هست بیاد جلو ...

موش : حالا چون جون ما زدی ... باشه ... قبوله ... من هستم .

گربه : رو من هم حساب کنید تا دیگه پشت سر گربه ها حرف نباشه ...

کلاغ : پس آماده این ؟

گربه و موش : بعله ...

کلاغ : سازها کوکه ؟ ...

گر به و موش : بعله ...

کلاغ : صداها شیش دنگه ؟

گر به و موش : بعله ...

کلاغ : بزن که رفتیم .

/ آواز خوان و پایکوبان آنجا را ترک می کنند ./

دوازدهم

/ میدانگاهی . همگی خسته و ناتوان نشسته اند . گر به ناکوک بر دایره اش می کوبد . کلاغ و موش نیز بی هدف و ناموزون دور خود می چرخند و لک لک کنار بساط واکس لم داده است ./

کلاغ : ای بابا ... بسه دیگه ... خودمان ره مَچَل کردیم ...

موش : سرگیجه گرفتم از بس دور خودم تاب خوردم .

گر به : منکه لرزونک گرفتم ...

لک لک : پس چرا هیچکس نمیاد کفش هاش رو واکس بزنیم ؟

کلاغ : بساط ره جمع کن داداش ... امروز بازار کسافت .

لک لک : یعنی چی ؟ پس رعنا چی می شه ؟ امروز روز آخره .

موش : خب که چی ؟ ما که نمی تونیم تا شب قر بدیم ... به فکر ما هم باش ... اگه همین گر به اینجا نفله بشه کی می خواد جواب خونواده اش رو بده ؟

گر به : کدوم خانواده ؟

موش : مثلاً گفتیم ... حالا همه باید بفهمن که بی کس و کاریم ؟

کلاغ : رو من یکی دی‌گه حساب نکنید ... همچین باد افتاده به کتقم که دیگه نمی‌تونم
تکونش بدم ... قُلنج کردم ... وای وای وای گرفت ... گرفت ... / کمرش را گرفته و می
نشیند . /

گربه : من که زخم معده دارم ... غذا بهم نرسه اصلا نمی‌تونم کار کنم ...

لک لک : اما من به رعنا قول دادم.

موش : ای بابا ... رعنا رعنا رعنا ... به ما چه ... فسقل بچه ما رو علاف خودش کرده.

گربه : اصلا زندان که جای بدی نیست ... باباش همونجا بمونه بهتره ... خواب و خوراکش
هم ردیفه ...

لک لک : حالا مگه چی می‌شه یه کم دیگه تلاش کنیم؟

کلاغ : داداش جان ... من دیگه کف خواب بازارم ... قحطی مشتری ... باید بریم یه روز
دیگه بیایم.

لک لک : اما فردا روز آخره ...

گربه : تو مثل اینکه راستی راستی مخت عیب داره ها ... آقا اصلا شما کبوتر ... خوب شد
؟ راحت شدی ؟ دست از سر ما بردار ...

کلاغ : می‌خوای کار خوب انجام بدی تا همه بهت بگن کبوتری ؟ باشه ... قبوله ... ما که
باور کردیم ... شما کفتر جلد ... ما هم یک مشت علاف جُعلق ...

لک لک : من اصلا از خیر کبوتر شدن گذشتم ... اما باید حتما به رعنا کمک کنم ... اون
هم تنه‌است ... هیچکس رو نداره ... اصلا شما که همش دم از رفاقت می‌زنین اینه
معرفتتون ؟ ... به این زودی جا زدین ؟

کلاغ : داداش جان بیخود شلوغش نکن که ما خودمون ختمشیم ... خودت که دیدی ... ما هر
چی داشتیم رو کردیم .

لک لک : یعنی هیچ راهی نیست ؟

کلاغ : نه داداش جان ... نیست .

موش : چرا یه راهی هست به گمونم ...

گر به : این هم حرف زد که یه وقت نگو لاله .

کلاغ : چینگت ره ببند، ببینم چی می خواد بگو ...

موش : من یه جایی رو می شناسم که پر از کفشه ...

لک لک : عالییه ...

گر به : بابا بیخیال ... من گشتمه ...

کلاغ : پس چرا معطلی ؟ برو کفش ها ره بیار دیگه ...

موش : من رفتیم ... / با سرعت می رود . /

کلاغ : تیز آمدی ها ...

گر به : کجا می ری ؟ ! ای بابا ... آقا جان ... اصلا من نیستم ... شما رو به خیر ما رو به سلامت ...

لک لک : جا زدی ؟

گر به : بله جا زدم ... اصلا مرام و رفاقت تو خون ما گر به ها نیست ...

کلاغ : رفاقت ها بو گرفته داداش .

گر به : بابا من که سگ نیستم با معرفت باشم ... خصلتم اینه .

کلاغ : گفته باشم ... اگه از جات جُم بخوری تخم چشمت ره با همین منقار در میارم ...

گر به : ای بابا ... عجب گیری کردیم ... یکی دیگه باباش رفته زندون ... یکی دیگه نذر کرده ... یکی دیگه قول داده ... به من بدبخت چه مربوطه ؟

لک لک : حالا مگو چی می شه به دوستهامون کمک کنیم ؟

گر به : دیگه باید چی کار می کردیم مثلا ؟

/ موش با چند جفت کفش بر می گردد . /

موش : بیا ... این هم کفش ... زود باش ... زود باش دیگه ... واکس بزن ...

گربه : چقدر زود اومدی !

کلاغ : حالا بره چی اینقدر ه ولی تو ؟

موش : زود باش واکس بزن ... باید برشون گردونم ...

لک لک : مگه اینا رو از کجا آوردی ؟

موش : دیگه قرار نشد بپرسی ...

کلاغ : باز دست کجی کردی ؟ مگه تو قول ندادی ؟

موش : ای بابا ... شما چیکار به این کارها دارین ؟ اونجا کلی کفش هست ...

گربه : بفرما ... فقط مونده بود به خاطر اون نیم وجبی دزدی هم بکنیم ...

لک لک : یعنی چی ؟

موش : باباجان ... یه مسافر خونه است ... یه اتوبوس بچه رو آوردن اینجا ... اردو

لک لک : ای وای ... اگه بفهمن چی ؟

موش : نمی فهمن ... معطل نکن ...

/ صدای هیاهو از بیرون شنیده می شود ./

صدا : آهاای ... دزد ... کفشهامون رو دزدیدن ... آهاای ... بگیرش ...

گربه : چه خبر شده ؟

کلاغ : بچه ها ... اوضاع پسه ... فلنگ ره ببندین ...

/ صدا اوج می گیرد و آنها به سرعت بساطشان را جمع کرده و فرار می کنند ./

سیزدهم

/ خیابان . همگی خسته و نفس نفس زنان وارد می شوند . /

کلاغ : اینم از شانس ماست ... از همون اول فراری و بدبخت بودیم ... بزنم تو ملاجت ...

موش : چرا می زنی خب ؟

گربه : اصلا منو چه به این کارها ... من اشراف زاده ام ... چرا منو قاطی خودتون کردین؟

موش : بیخود شلوغش نکنین .

کلاغ : تو از همون اول هم دله دزد بودی ... آخه کفش هم دزدیدن داره ؟

موش : گفتم کارش راه بیفته....بد کردم خودم رو انداختم تو خطر؟

کلاغ: نزدیک بود همه مون نفله بشیم .

گربه : واقعا شرم آورده ... شما موش ها همتون نرمه شیشه دارین ... موزی و آب زیر کاه

موش : حرف دهننت رو بفهم ... تنبل سیبیلو ...

کلاغ : آهای ... داداش جان ... لک لک جان ... به کجا خیره شدی شما ؟ ...

لک لک : به اونجا ...

کلاغ : اونجا کجاست ؟

لک لک : مدرسه ... ببینید ... مدرسه ی کبوتران حرم .

/ در مدرسه ی کبوتران حرم دیده می شود . در نیمه باز و لک لک به آن خیره است ./

گربه : خب که چی ؟ باز می خوای بری اونجا تا بیروننت کنن ؟

کلاغ : عَه دیوانه شدی ؟ بیا اینور ...

لک لک : الان وقت کلاسه ...

کلاغ : خب که چی ؟

لک لک : همه کفش هاشون رو می ذارن دم در .

موش : می بینم که جنابعالی هم دست کج تشریف دارین .

لک لک : میتونیم کفش های کبوترها رو واکس بزنیم .

گربه : خوبه والا همین یه کارمون مونده ...

لک لک : مگه چه اشکالی داره ؟

کلاغ : مگه ما نوکر چغک هاییم ؟ داداش ما ره باش ...

لک لک : این تنها راهه ...

موش : واسه ما اُفت داره کفش چهار تا کفتر رو واکس بزنیم .

گربه : برامون حرف در میارن .

کلاغ : داداش بی خی خی ... بیا بریم تا شر نشده .

لک لک : من می خوام برم تو ... کی با من میاد ؟

گربه : من تا همینجاش هم زیادی اومدم ... به سلامت ... / می رود ./

موش : اگه از من می شنوی تو هم پات رو اونجا نذار ... ما هم رفتیم ... خداحافظ ... / می رود.

کلاغ : داداش جان ... شما الان جوگیر شدی ... خون به اون کله ات نمی رسه ... بیا بریم جای ما ... یک چایی نبات بهت می دم حالت بیاد سر جاش ...

لک لک : تو هم می تونی بری ... تا حالاش هم خیلی کمک کردی ...

کلاغ : خب چه کاریه داداش گلم ؟ وقتی نمی شه ، نمی شه دیگه ... حالا آسمون که به زمین نرسیده ... بیا بریم .

لک لک : نه ...

/ لک لک به سمت در می رود . نگاهی به کلاغ می کند . /

کلاغ : داداش جان ... ممکنه ما دیگه همدیگه ره نبینیم ... اگه خوبی ، بدی از ما دیدی حلالمون کن ... فقط همین ره از مابشنو که آسمون خدا واسه ی همه یه رنگه ... چه کبوتر باشی ... چه لک لک ... چه کلاغ ...

/ لک لک با طرح لبخندی وارد مدرسه می شود . /

چهاردهم

/ مدرسه ی کبوتران حرم . لک لک آهسته و محتاط اطراف را می پاید . نگاهی به جا کفشی می افتد . او شروع به برداشتن کفش ها می کند . انبوه ی از کفش ها را در بغل گرفته که ناگهان کفش های کبوتر 1 با شتاب وارد می شود . /

کبوتر 1 : آهای چیکار داری می کنی ؟

لک لک : / درمانده . / هیچی ... هیچی ببخشید ...

کبوتر 1 : آهااای دزد اومده ... آهاااای ...

لک لک : هیس ... خواهش می کنم ...

کبوتر 1 : آهااای بچه ها ... داره کفش ها رو می دزده ...

/ لختی بعد دیگر کبوترها وارد می شوند . /

کبوتر 2 : این که همون لک لک است ...

کبوتر 3 : آره لنگ درازه ...

کبوتر 1 : داشت دزدی می کرد ... خودم دیدمش .

لک لک : نه ... نه ... فقط می خواستم ... می خواستم .

کبوتر 4 : می خواستی چی ؟

کبوتر 5 : آخه این همه کفش رو واسه چی بر داشتی ؟

لک لک : می خواستم واکس بزنم ... همین .

کبوتر 2 : آره ... تو گفتی و ما هم باور کردیم .

کبوتر 3 : بگیرینش بچه ها ... باید یه درس درست و حسابی بهش بدیم .

کبوتر 5 : باید به آقای مربی خبر بدیم ...

کبوتر 4 : چی کار می کنید بچه ها ؟ خجالت داره ... ولس کنید .

کبوتر 2 : ولس کنیم که دزده فرار کنه؟

کبوتر 4 : چرا تهمت می زنید ؟ شما از کجا مطمئنید ؟

کبوتر 1 : خودم در حال ارتکاب جرم دیدمش ...

کبوتر 4 : بذارید لنگ دراز هم حرف بزنه خب ...

لک لک : من دارم به رعنا کمک می کنم ... آخه نذر کرده که صد تا کفش واکس بزنه

کبوتر 1 : رعنا کیه دیگه ؟ چرا داستان می گی ؟

لک لک : باباش زندونه ... واسه آزادیش نذر کرده ...

کبوتر 2 : من که این قصه ها رو باور نمی کنم .

لک لک : راست می گم ... من و دوست هام داریم بهش کمک می کنیم .

کبوتر 3 : کدوم دوست هات ؟

کبوتر 1 : کلاغ و گربه و موش ... همون کج و موج ها .

کبوتر 5 : خلاف کارهای زیر پل رو می گی ؟

لک لک : اونا دوستای من اند ... خیلی مهربونن ...

کبوتر 2 : بفرما ... لابد تو هم دست اونایی ... اومدی دزدی .

لک لک : نه نه ... من باید پنجاه تا کفش دیگه واکس بزنم ... واسه همین کفش های شما رو برداشتم ... باور کنید راست می گم ... بیا اینم جعبه ی واکس ... ببینید ...

کبوتر 4 : واسه چی داری به اون دختره کمک می کنی ؟

لک لک : من خودم تو این شهر به آرزوم نرسیدم ... واسه همین می خواستم کاری کنم که اون به آروزش برسه و خوشحال بشه ... همین .

کبوتر 3 : مگه تو چه آروزیی داشتی ؟

لک لک : آروز داشتم نشان خادمی بگیرم و اینجا بمونم ... اما فهمیدم که جزء شما نیستم .

/ کبوتر 4 جلو رفته و فرچه را از دستان لک لک می گیرد و شروع به واکس زدن یکی از کفش ها می کند . /

کبوتر 5 : داری چیکار می کنی ؟

کبوتر 4 : دارم کمک می کنم ... شما ها بیخود وانستین منو نگاه کنید ... بیاین کمک ...

کبوتر 1 : آخه ...

کبوتر 4 : نکنه یادتون رفته واسه چی اومدین اینجا ؟ کار ما خدمت کردنه ... مگه نه ؟

/ کبوتر 3 نیز کنار او می نشیند و مشغول واکس زدن می شود . کبوترها به همدیگر نگاه می کنند و یک به یک برای واکس زدن کفش ها پا پیش می گذارند . موسیقی جان می گیرد . همه به همراه لک لک کفش ها را واکس می زنند . حال شور و شغف در فضا حکم فرماست . همه پایکوبی می کنند و با حرکات موزون مشغول کار می شوند . به آهستگی نور مهتاب فضا را پر می کند . خواب و خستگی چشمان کبوترها را گرفته و خمیازه می کشند . اما لک لک همچنان مشغول کار است . کبوترها یکی پس از دیگری به خواب می روند . لک لک به سختی خود را بیدار نگه می دارد . /

لک لک : / در حال واکس زدن زمزمه می کند . / نود و هفت ... نود و هشت ... نود و نه ... / اما ناگهان خواب سنگین چشمان او را می بندد و نور جمع می شود . /

/ باریکه ی نور تاریکی را می شکافد . رENA با چادر سفیدش وارد می شود . لک لک چشمانش را باز می کند . /

رENA : سلام لک لک مهربون ...

لک لک : سلام رENA ... تو اینجا چیکار می کنی ؟

رENA : اودم بهت بگم خسته نباشی ... چیه ؟ چرا ناراحتی ؟

لک لک : من نتونستم ... خوابم برد ... یه کفش رو واکس نزدم ... کفش شماره ی صد ...

رENA : اونکفش واکس خورده ...

لک لک : یعنی چی ؟ کی اونو واکس زده ؟

رENA : راستی بابام از زندون آزاد شد ...

لک لک : اما من یه کفش رو واکس نزدم ...

رENA : به خاطر تولد امام هشتم بابام رو بخشیدن و اودم خونه ... الان پیش ماست ... کلی از تو تعریف کردم ... بهش گفتم که چقدر بهم کمک کردی ... آخه اگه تو نبودی نذر من ادا نمی شد ...

لک لک : خوش به حالت ... من هم دلم واسه پدر و مادرم تنگ شده .

رENA : اونا منتظرن ... باید برگردی خونه ...

لک لک : تو حرفای منو می فهمی ؟

رENA : آره ... آخه تو داری خواب می بینی ...

لک لک : چه خواب قشنگی ...

رENA : وقت رفته ... باید وسایلت رو جمع کنی ...

لک لک : دیگه همو نمی بینیم ؟

رENA : نه ... اما من همیشه به یادت هستم ... به یاد تو و دوستات .

لک لک : چه پایان غم انگیزی ... من هیچوقت به آرزوم نرسیدم .

کبوتر 5 : بخونش بڻين چي واسمون نوشتہ ...

پانزدهم

/ آسمان آبی . لک لک بال زنان بر فراز ابرها پرواز می کند . صدای لک لک بر روی تصویر شنیده می شود ./

صدای لک لک : فکر می کنم دیگه وقتشه که برگردم خونه ... تو این سفر خیلی چیزها یاد گرفتم ... فهمیدم که مهم نیست کی هستی و از کجا اومدی ... مهم اینه که بتونی به بقیه کمک کنی ... بتونی مهربون باشی ... مهم این نیست که کلاگی ... موشی ... گربه ای یا یه کبوتر سفید ... مهم اینه که خودت باشی ... خودِ خودت ... خودِ واقعی ات ... با این که من نتونستم نشان خادمی رو بگیرم ... اما حالا خودمو پیدا کردم ... می دونم کی هستم و چیکار می تونم بکنم ... آره ... من یه لک لک ام ... یه لک لک با گردن و پاهای بلند ... من به لک لک بودن خودم افتخار می کنم ... خداحافظ .

/ نور جمع می شود ./

پایان

رئوف دشتی